

به نام خداوند جان آفرین

حکیم سخن در زبان آفرین (آفریده است)
 نهاد مفعول حرف متمم فعل ← عافی تعلق، رسوم شخص مفرد

قلمرو ادبی:

۱- تکرار = آفرین ۲- تناسب = سخن، زبان / خدا، جان ۳- واج آرایی = ن، الف

قلمرو فکری:

۴- تلمیح = آیات ابتدایی سوره الرحمن

به نام خداوند جان آفرین آغاز می کند حکمی که سخن گفتن را در زبان آفریده است.

قلمرو زبانی:

عافی = جان، زبان / حرف = آفرین / تعداد جمله = ۲ جمله

خداوند بخشنده دستگیر
 هسته وابسته بسین صفت فاعلی مرکب مرفوم
 است ← فعل اسنادی محذوف

کریم خطا بخش پوزش پذیر
 نهاد مفعول حرف متمم صفت فاعلی مرکب مرفوم وابسته بسین صفت فاعلی مرکب مرفوم
 او: نهاد محذوف ← است ← فعل اسنادی محذوف

قلمرو ادبی:

۱- مراعات نظیر = خداوند، بخشنده، کریم، خطا بخش، پوزش پذیر ۲- واج آرایی = د

۳- کنایه = دستگیر کنایه از ماری کردن ۴- مترادف = خطا بخش و پوزش پذیر

قلمرو فکری:

خداوندی که انسان ها زاده کارها، ماری می کند و خطاهاش را نادیده می گیرد و عذرش را

می پذیرد.

قلمرو زبانی:

بافتم = دستگیر، پوزش پذیر / تعداد جمله = ۲ جمله

حکسنت: فعل انشائی مجزوف ←

حکسنته
وَابْتَسَمَ لِبِسْنِ مَضَافٍ إِلَيْهِ
حکسنته
وَابْتَسَمَ لِبِسْنِ مَضَافٍ إِلَيْهِ
حکسنته
وَابْتَسَمَ لِبِسْنِ مَضَافٍ إِلَيْهِ
پرستار امرش همه چیز و کس
مسند نهاد مفعول عطف

بنی آدم و مرغ و مور و مگس

بعل از نهاد

قلمرو ادبی:

۱- راجح آرای = ۲، ۱
۲- تخفیف = مور
۳- مرئیات نظیر = مرغ و مور و مگس و بنی آدم

قلمرو فکری:

همه موجودات، مطیع و فرمانبردار (ستور خداوند هستند).

قلمرو زبانی:

قافیه = کس، مگس
تعداد جمله = ۱ جمله

حکسنته
وَابْتَسَمَ لِبِسْنِ مَضَافٍ إِلَيْهِ
حکسنته
وَابْتَسَمَ لِبِسْنِ مَضَافٍ إِلَيْهِ
حکسنته
وَابْتَسَمَ لِبِسْنِ مَضَافٍ إِلَيْهِ
یکی را به سر، برند تاج بخت
فعل مفعول
افسانه حرف
افسانه حرف
حکسنته
حکسنته
یکی را به خاک اندر آرد ز تخت
مفعول نشانه حرف
مفعول نشانه حرف
افسانه حرف
افسانه حرف
حکسنته
حکسنته
صفاغ افساری، سوم شخص مفرد

اد: نهاد مجزوف ←

قلمرو ادبی:

۱- تکرار = یکی را، به
۲- تخفیف = اندر، ز، آرد
۳- جناس ناقص اختلافی = بخت، تخت

قلمرو فکری:

۴- کنایه = تاج بر سر نهادن کنایه از عظمت و بزرگی رسیدن / از تخت به خاک آردن کنایه از نیست کردن
فداوند هرکسی را بخواهد به اوج بزرگی و عظمت می رساند و هرکسی را که بخواهد عظمتش را می گیرد و به نیستی و فواری می رساند.

قلمرو زبانی:

قافیه = بخت، تخت
تعداد جمله = ۲ جمله



گُلستان گُند آتشی بر خلیل

گروهی بر آتش برد ز آب نیل

- ۱- تکرار = بر ۲- تخفیف = ز ۳- جناس ناقص افزایشی = آتش، آتشی
 ۴- واج آرایی = رب ۵- تضاد = آتش، آب ۶- پارادوکس

قلمرو ادبی:

فدا آتش نمرود را برای ابراهیم گلستان می‌کند و فرعونیان را در آب نیل غرق می‌کند و به جهنم می‌برد.

قلمرو فکری:

قافیہ = نیل، خلیل تعداد جمله = ۲ جمله

قلمرو زبانی:

به درگاه لطف و بزرگیش بر بزرگان نهاده بزرگی ز سر

- ۱- تخفیف = ز، بر ۲- جناس ناقص افزایشی = بزرگی، بزرگیش ۳- جناس ناقص اختلافی = بر، سر
 ۴- تناسب = لطف، بزرگی ۵- واج آرایی = ب، ک ۶- تکرار = بزرگی ۷- استعاق = بزرگان، بزرگی، بزرگیش
 ۸- کنایه = از سر بیرون نهاده کنایه از فراعوش کردن

قلمرو ادبی:

آنگهد درگاه لطف و کرم فراوند بزرگ است که همه بزرگان و پادشاهان فکر بزرگ بودن خودشان را فراعوش کرده اند.

قلمرو فکری:

قافیہ = بر، سر تعداد جمله = ۲ جمله

قلمرو زبانی:

جهان مُتَّفِق بر الهیتش

هسته هسته وابسته بسین صفاف الیه
 فعل اسنادی محذوف → هستند: فعل اسنادی محذوف

فرمانده از کنه ماهیتش

هسته هسته اضافه حرف قسم
 مافی نقلی، سوم شخص جمع → فصل

آنها: نهاد محذوف ←

قلمرو ادبی: ۱- کنایه = فرد مانند کنایه از ناتوان شدن

قلمرو فکری: همان بیان مجملی به فرای او قفق هستند و دنیا از یافتن ذات او ناتوان مانده است.

قلمرو زبانی: مافی = الهیتش، ماهیتش تعداد جمله = ۲ جمله

بشر، ماورای جلالش نیافت

هسته هسته وابسته بسین صفاف الیه
 فعل → مافی سازه فغنی، سوم شخص مفرد

بصر، منتهای جمالش نیافت

هسته هسته اضافه حرف قسم
 فعل → مافی سازه، سوم شخص مفرد

قلمرو ادبی: ۱- واج آرایی = الف ۲- جناس ناقص اختلافی = بشر، لعنر / جمال، جلال

۳- تناسب = جمال، جلال / بشر، لعنر ۴- تر صیغ

قلمرو فکری: انسان بالاتر از شکوه و جلال او نیافتد و چشمها نیز در یافتن انتهای زیبایی او ناتوان مانده است.

قلمرو زبانی: مافی = جلالش، جمالش ردیف = نیافت تعداد جمله = ۲ جمله

صفای الیه
حسبہ وابیہ بسین

تأمل در آئینه دل کنی

کو: نهاد محذوف ←

افسانه حرف متهم فعل مرکب ← صفای التواضع، دوم شخص مفرد

حسبہ

صفایی به تدریج، حاصل کنی

کو: نهاد محذوف ←

فعلول بید فعل مرکب ← صفای التواضع، دوم شخص مفرد

۱- نسبت = آئینه دل
۲- واج آرای = ی

قلمرو ادبی:

اگر به درون خودت بستر نگاه کنی و توجه کنی، کم کم، او صفا را به تو عطا می کند.

قلمرو فکری:

عاقبه = دل، حاصل
ردیف = کنی
تعداد جمله = ۲ جمله

قلمرو زبانی:

صفای الیه
حسبہ وابیہ بسین

مُحال است سعدی که راه صفا

نهاد فعل انشائی منادا حرف ربط فعلول صفای اخباری، سوم شخص مفرد ←

توان رفت جز بر پی مصطفی

عاقبه = ساره، سوم شخص مفرد → فعل حرف استثناء حرف اضافه متهم

۱- تخلص
۲- واج آرای = س

قلمرو ادبی:

ای سعدی پاک شدن از گناهان، جز با پیروی از شیوه و روش پیامبر (ص) ممکن نیست.

قلمرو فکری:

عاقبه = صفا، مصطفی
تعداد جمله = ۳ جمله

قلمرو زبانی: